

فصل‌نامه جندی شاپور، دانشگاه شهید چمران اهواز

سال پنجم، شماره ۱۷، بهار ۱۳۹۸

شباهت‌های میان رستم و خاندان سورن با تأکید بر سورنا

حسن افشاری^۱ (نویسنده مسئول)

زهرة ملکان^۲

تاریخ دریافت: ۹۸/۹/۱۲

تاریخ پذیرش: ۹۸/۱۰/۲۹

چکیده:

تفکیک تاریخ و اسطوره در تاریخ حماسی ایران که پژوهشگران بسیاری نیز در این باره نظر داده‌اند، کاری است بس دشوار. برخی کاملاً مخالف ارتباط میان تاریخ و اسطوره هستند و نظریات برخی دیگر هم گوناگون و نسبت به یکدیگر متفاوت است. در این مقاله نگارندگان بر اساس ریشه‌های سنت شفاهی در دوران تاریخی و رواج آن توسط گوسان‌ها، پیوندی میان تاریخ حماسی با تاریخ فتوئالی برقرار کرده، با توجه به شباهت‌های تاریخی، محیطی، اجتماعی، مذهبی، القابی و احتمالاً دوره زمانی نسبتاً یکسانی که میان خاندان سورن و شخص سورنا با رستم دستان می‌توان متصور شد، به بررسی این دو پرداخته‌اند و معتقدند شخصیت اسطوره‌ای رستم که در هاله‌ای از ابهام و اغراق قرار گرفته است، بخشی از آن مربوط به سورنا، سردار نامدار پارتی و بخشی دیگر مربوط به خاندان سورن است که با گذر زمان و دست به دست شدن تاریخ شفاهی، به تاریخ حماسی رسیده و دلاوری‌های خاندان‌های پارتی به دوره کیانیان نسبت داده شده است.

واژگان کلیدی: تطبیق اسطوره و تاریخ، سیستان، خاندان سورن، سورنا، رستم.

۱. کارشناس ارشد باستان‌شناسی پیش از تاریخ ایران از دانشگاه تهران Hassanafshari@ut.ac.ir

۲. کارشناس ارشد باستان‌شناسی دوره تاریخی از دانشگاه محقق اردبیلی Spandarmad2571@yahoo.com

۱- مقدمه:

به سبب هجوم اسکندر بسیاری از منابع مکتوب ایرانیان نابود گشته و تاریخ و فرهنگ مدون آنان از میان رفت.^۱ همین امر باعث شد مردم ایران یاد و خاطره شکوه گذشتگان خویش را به صورت شفاهی و در سینه نگاه داشته، به نسل‌های بعد انتقال دهند^۲ که این خود عاملی مهم در به وجود آمدن شخصیت‌های اساطیری گشت. این کمبود در زمان اشکانیان تا حدودی به واسطه حضور گوسان‌ها، خنیاگران و قصه‌پردازان دوره‌گردی که برای مردم داستان‌سرایی می‌کردند، جبران شد.^۳ در نتیجه گذر زمان و دهان به دهان گشتن این روایات یا به دلایلی نظیر شاخ و برگ دادن به آنها برای جذب مخاطبان بیشتر توسط گوسان‌ها، تاریخ ایران‌زمین با بزرگ‌نمایی و افسانه‌ای شدن مواجه شده و هرچه بیشتر از واقعیت وجودی فاصله گرفت.

بسیاری از مکتوبات اشکانیان در طول زمان از بین رفت و آنچه باقی ماند تنها سنت شفاهی بود که سینه به سینه همراه با اسطوره‌گرایی حفظ گردید.^۴ نابودسازی و نادیده گرفتن تاریخ پارتیان به ویژه توسط ساسانی‌ها تا بدانجا بوده که در منابع اسلامی به جز نام تعدادی از شاهان، آگاهی کاملی از تاریخ این دوره وجود ندارد.^۵ اما این دوران هیچ‌گاه فراموش نشده و به صورت شفاهی به وسیله گوسان‌ها ثبت و ترویج گردید،^۶ برخی از تاریخ‌نگاران معتقدند بخش مهمی از تاریخ اشکانیان را می‌توان در شاهنامه بازجست^۷ که این بخش در حماسه‌های ایران با رویدادهای دوران اسطوره‌ای کیانیان درآمیخته است. در واقع ناخشنودی آشکار شهریاران ساسانی از گردآوری و نگارش روایت‌های تاریخی پارتیان، باعث نشد تا داستان‌ها و حماسه‌های کسانی که زمانی در

۱. رضایی، دینکرد چهارم، ص ۶۳؛ فره‌وشی، ایرانویج، ص ۱۰۴-۹۴.

۲. خالقی مطلق، حماسه، ص ۶۹.

۳. بویس، گوسان‌های پارتی و سنت‌های خنیاگری در ایران باستان، ص ۷۵۷.

۴. افشاری، ایران کهن، ص ۶۴.

۵. همان‌جا.

۶. زرشناس، میراث ادبی و روایی در ایران، ص ۵۳-۴۹.

۷. کویاجی، بنیادهای اسطوره و حماسه ایران، ص ۱۸۶ - کریستین سن، کیانیان، ص ۱۸۵.

ایران قدرت‌نمایی کرده بودند، تماماً به فراموشی سپرده شود. البته ساسانیان هیچ‌گاه نمی‌توانستند تاریخ پارتیان را کاملاً از ذهن مردم پاک کنند، چرا که حدود نیمی از خاندان‌های بزرگ این دوره، همان بازماندگان دوره اشکانی بوده‌اند و این نشانگر قدرتی است که تا حدی ساسانیان را نرم می‌کرد تا کوتاه بیایند.^۱ البته ممکن است ساسانیان با درایت در نیمه دوم شاهنشاهی خویش، یعنی زمان ثبت *خدای‌نامه*، دلاوری‌های خاندان‌های اشکانی که در دوره ساسانی نیز از قدرت برخوردار بوده‌اند را به دوره کیانیان نسبت داده باشند، تا بدین ترتیب از یک سو دلاوری‌های خاندان‌های مذکور را در تاریخ باقی گذارده و از سوی دیگر دشمن مغلوب یعنی اشکانیان را از تاریخ حذف نمایند.

به نظر می‌رسد با همه محدودیتی که از جانب ساسانی‌ها برای نگاشتن تاریخ پادشاهی اشکانی وجود داشته، خاندان‌های فتودالی در زمینه داستان‌سرایی به واسطه گوسان‌ها سرمایه‌گذاری کرده تا بتوانند سیاست‌های جاویدان‌سازی خاندان خود را در بین عموم مردم پیاده بکنند ولی ایراد ادبیات شفاهی این است که برخی از پهلوانان ایرانی بنا بر دلایلی که ذکر آن رفت، با اساطیر ایرانی در هم آمیخته‌اند.

کسانی چون کریستین سن، مارکوارت، نولدکه، و هرتسفلد در پژوهش‌های خود یادآور شده‌اند که می‌توان جای پای پاره‌ای از رویدادهای دوره پارتی را در *شاهنامه* فردوسی یافت. کریستین سن کوشیده است داستان‌های رستم را به خاندان سورن و داستان‌های گودرز را به خاندان کارن ربط دهد که هر دو از خاندان‌های فتودالی پارتی بوده‌اند. به عقیده فرای هرچند کار کریستین سن پذیرفتنی می‌نماید اما اثبات آن به دلیل کمبود منابع ممکن نیست.^۲ بیوار نخستین کسی است که شخصیت رستم را به سورنای پارتی که با کراسوس رومی جنگید، نسبت داده^۳ و بعدها نظریه خود را به صورت کامل‌تر ارائه نمود. وی برای این کار به شبهات‌های میان القاب رستم و

۱. زرشناس، میراث ادبی و روایی در ایران، ص ۴۹-۵۳.

۲. فرای، میراث باستانی ایران، ص ۵۹.

۳. بیوار، تاریخ سیاسی ایران در دوره اشکانیان در مجموعه تاریخ کمبریج، ص ۱۵۲.

کارکردهای سورنا بنا بر گفتار پلوتارک پرداخت.^۱ پژوهشگر دیگری که در این باره تحقیق جامعی انجام داده شاپور شهبازی است که معتقد بود خانواده رستم در زمان اشکانیان روزگار خوشی را سپری کرده‌اند^۲ و سکستان، میهن رستم در *شاهنامه* نیز جایگاه تاریخی خاندان سورن بوده است.^۳ اما مهرداد بهار نظریات متفاوت تری با سایرین دارد و پیرو نظر هرتسفلد مبنی بر اینکه سورنا با گندوفارس قابل قیاس است، رستم را با خدایان هندی مقایسه می‌کند.^۴

باید یادآور شویم نام رستم هیچ‌گاه در *اوستا* نیامده و به واسطه *زامیادیشست* است که متوجه می‌شویم در زمان نگارش این قسمت، سکاها هنوز به این ناحیه مهاجرت نکرده بودند و نام سکستان یا سیستان بدان داده نشده بود.^۵ پس روزگار رستم و عصر پهلوانی *شاهنامه* را باید در دوران بعد از نگارش *اوستا جست*. به عقیده خانم بویس در برخی مراحل از جمله اواخر دوره ساسانی روایت‌های گوناگون به هم درآمیختند و خنیگران از کرده‌های شاهزادگان پارتی (خاندان‌های فتودالی) در دربارهای شاهان کیانی یاد می‌کردند. گمان می‌رود که این کار دانسته و به تحریک شاخه‌های خاندان‌های بزرگ پارتی برای بالا بردن وجهه و اعتبارشان در دوره ساسانی انجام می‌گرفته است. در نتیجه آن احتمالاً در سده پنجم م. هنگامی که موبدان ساسانی به مدارکی برای تدوین وقایع‌نامه بزرگشان، *خدای‌نامه*، نیاز داشتند، از شعر حماسی پارتی استفاده کردند، نادانسته روایات پارتی را با روایات کیانی در هم آمیختند و در نتیجه، پهلوانان پارتی بی‌آنکه اصل اشکانی آنها شناخته شده باشد، وارد سال‌نامه‌های فارسی گردیدند.^۶

درباره *شاهنامه* ماجرا از آنچه پیش از این گفته شد نیز پیچیده‌تر است. کتابی که در نگارش آن از منابع نوشتاری و گفتاری استفاده شده است و منابع شفاهی می‌تواند بخش عمده زحمات

۱. بیوار، گدوفرو پارت‌های هند، مجموعه مقالات پارت‌ها و روزگارشان، ص ۶۷-۵۵.

2. Shahbazi, The parthian origins of the house of Rustam. p. 156.

۳. همان، ص ۱۵۶.

۴. بهار، از اسطوره تا تاریخ، ص ۲۴۸-۲۴۷.

۵. کویاجی، پژوهش‌هایی در شاهنامه، ص ۲۴۹.

۶. بویس، نوشته‌ها و ادب پارتی، مجموعه تاریخ کمبریج، ص ۷۴۲.

گوسان‌های پارتی را در پشت خود داشته باشد که بعدها به دست فردوسی رسیده است. بر طبق مقاله‌ای که اخیراً خانم پورشریعتی نگاشته، در قرن سوم هجری شرایط اجتماعی جامعه به گونه‌ای بوده است که قشر فرهیخته خود را با نسب پارتی معرفی می‌کرده‌اند. همه یا ادعای نسب پارتی داشتند یا مستقیماً با اشکانیان و دست‌آوردهای آنان در ارتباط بودند و ادعای نسب پارتی باب روز بود. دلیلی که باعث گردید فرهیختگان سعی بر گردآوری و مکتوب کردن تاریخ پارتی نمایند.^۱

نگارندگان معتقدند خاندان سورن از روزگاری که زرنگ به سکستان تغییر نام داد تا زمان حمله اعراب در این ناحیه حکمرانی کرده و در این مدت دلاوری‌های بسیاری از خود نشان دادند که به برخی در منابع رومی اشاره شده است؛ بارها فرماندهی جنگ‌های بزرگی را بر عهده داشتند و چندان دور از ذهن نیست که نام و کارهای این خاندان به واسطه ادبیات شفاهی، گوسان‌ها یا موارد دیگر که ذکر آن رفت، در طول قرن‌ها حفظ شده و در نهایت به دست فردوسی رسیده باشد.

۱-۲- بیان مسئله:

بررسی شباهت‌ها و نقاط مشترکی که می‌توان میان اسطوره و تاریخ متصور شد، پرده از برخی وارونگی‌ها و ابهاماتی که با آن روبرو هستیم، برمی‌دارد و تا حدی حقایق را برایمان روشن می‌سازد. در واقع مطالعه در اساطیر و مقایسه آنها با روایات تاریخی این امکان را فراهم می‌کند تا با کنار نهادن امور فراطبیعی یا به قولی شاخ و برگ، به حقایقی که در دل اسطوره‌ها نهفته است، دست یافت. یکی از دوران تاریخی ایران که می‌توان گفت با حماسه و اسطوره در هم آمیخته و از واقعیت فاصله گرفته است، دوره اشکانی است. دوره‌ای که از جمله مباحث مورد توجه آن خاندان‌های فتووالی و تأثیری است که بر تاریخ ایران زمین داشته‌اند. در این میان خاندان سورن که بیش از هفت سده تیول‌دار سیستان بوده و سورنا، معروف‌ترین سردار پارتی

۱. پورشریعتی، پارتیان و گردآوری شاهنامه‌های مرجع، ص ۱۳۸.

نیز از افراد این خاندان بود، نقش پررنگی را ایفا کرده است. خاندانی که نگارندگان سعی بر آن داشته تا بر اساس منابع موجود به مقایسه و بررسی شباهت‌های میان آنان به‌ویژه شخص سورنا با رستم، آبرپهلوان حماسی ایران پردازند و تا جایی که امکان دارد فرضیه یکی بودن آنها را به اثبات برسانند.

۱-۳- ضرورت و اهمیت پژوهش:

واکوی در اساطیر و مقایسه آنها با روایات تاریخی می‌تواند امکان دست‌یابی به برخی از حقایق را که در طول زمان دچار دگرگونی یا حتی فراموش شده‌اند، فراهم سازد. ابهاماتی که با روشن شدن آنها می‌توان به تأثیر و کارکرد واقعی برخی افراد و خاندان‌ها پی برد. از جمله خاندان سورن و شخص سورنا که مقایسه آنان با رستم، پهلوان نامدار اساطیر ایرانی تأثیر و کارکردشان را در تاریخ ایران هرچه بیشتر نشان می‌دهد. در واقع همین امر ضرورت و اهمیت پژوهش در این زمینه را برای علاقه‌مندان ایجاد می‌کند تا گامی باشد در جهت تفکیک و شناخت بیشتر حقایق تاریخی از دل حماسه‌ها و اساطیر.

۱-۴- پیشینه پژوهش:

تاکنون تلاش‌های فراوانی برای بررسی و پژوهش ریشه‌های پارتی در تاریخ اساطیری ایران صورت گرفته است. نخستین بار در سال ۱۸۹۵ م. یوزف مارکوارت در مقاله «تاریخ و حماسه ایران» به این موضوع پرداخته، دو دیدگاه ارائه نموده است که در اولی سخن از یکسان بودن گشتاسب اوستایی با رستم می‌آورد و در دیدگاه دوم به پیشینه تاریخی و افسانه‌ای رستم می‌پردازد. وی چنین یادآور شد که احتمالاً رستم اسطوره‌ای با گندوفارس سورنی از خاندان پارتی یکی است.^۱ در سال ۱۸۹۶ م. تئودور نولدکه در کتاب *حماسه ملی ایران* می‌نویسد دوران اشکانی و ساسانی سهم بسیاری در داستان‌های پهلوانی دارند و در *شاهنامه* فردوسی چند تن از پهلوانان دارای

1. Marquart, Beitrage zur Geschichte und sage von Eran, p: 643.

نام‌هایی هستند که شاهان پارتی نیز همان نام‌ها را داشته‌اند.^۱ ارنست هرتسفلد در سال‌های ۱۹۳۱ و ۱۹۳۵ م. در کتاب *تاریخ ایران بر بنیاد باستان‌شناسی* به پیروی از نظریات مارکوارت، رستم را با گندوفر شاه سیستان یکی دانسته و معتقد بود بسیاری از حقایق تاریخ ملوک‌الطوایفی ایران به صورت‌های قدیمی در حماسه‌های ملی داخل شده‌است.^۲ آرتور کریستین سن نیز در کتاب *کیانیان* خود در سال ۱۹۳۲ م. به پیروی از نظریات مارکوارت و نولدکه پرداخته و آنها را تأیید کرد.^۳ شاهنامه‌پژوه هندی، جهانگیر کوورجی کویاجی در سال‌های ۱۹۳۹ و ۱۹۴۰ بر این باور بود که برخی از شاهزادگان پارتی در جایگاه سرداران و پهلوانان روزگار کاووس و کیخسرو قرار گرفته‌اند.^۴ از میان پژوهشگران ایرانی ذبیح‌الله صفا رستم را مانند برخی دیگر از پهلوانان *شاهنامه* چون گودرز، گیو، بیژن و میلاد به بزرگان دوره پارت نسبت می‌دهد.^۵ محمدجواد مشکور در سال ۱۳۵۰ در کتاب *پارتیان یا پهلوانان قدیم* می‌آورد شواهدی تاریخی در دست است که نشان می‌دهد پارتیان حماسه ملی ایران را بنا نهاده و ساسانیان آن را نگاه داشته‌اند تا به دست فردوسی رسیده و نام پهلوان از واژه پهلَو که همان پارتی بوده نشأت گرفته‌است.^۶ بهمن سرکاراتی نظریات پژوهش‌گران غربی را رد نموده و اعتقاد داشت که شخصیت حماسی رستم به سنت‌های حماسی سکایی و تلفیق آن با حماسه کیانیان برمی‌گردد.^۷ مهرداد بهار نیز در مورد شخصیت‌های اسطوره‌ای *شاهنامه* و حضور پارتیان نظر کاملاً متفاوتی ارائه نمود، اما در نهایت نوشت برخی تأثیرات دوره پارتی را می‌توان در دوره پهلوانی *شاهنامه* جستجو کرد.^۸ در چند دهه اخیر اما

۱. نولدکه، حماسه ملی ایران، ص ۲۴.

۲. هرتسفلد، تاریخ باستانی ایران بر بنیاد باستان‌شناسی، ص ۱۱۴.

۳. کریستین سن، کیانیان، ص ۱۸۵-۱۸۶.

۴. کویاجی، بنیادهای اسطوره و حماسه ایران، ص ۱۸۵.

۵. صفا، حماسه‌سرایی در ایران، ص ۵۴۷.

۶. مشکور، تاریخ سیاسی و اجتماعی اشکانیان، ص ۴۸۷-۴۸۸.

۷. سرکاراتی، رستم یک شخصیت تاریخی یا اسطوره‌ای.

۸. بهار، از اسطوره تا تاریخ، ص ۲۴۸-۲۴۷.

نظریات متفاوت کمتر شده، پژوهشگران به یکپارچگی نسبی رسیده‌اند و تنها در جزئیات اختلاف وجود دارد که یکی از قدیمی‌ترین و کامل‌ترین این گفتارها از آن مری بویس است. وی در قسمت دوم از جلد سوم *تاریخ ایران کمبریج* در سال ۱۹۸۳ م. چنین می‌نویسد که دلاوری‌های فتودالی پارتی توسط خنیاگران دست به دست می‌شد تا به اواخر دوره ساسانی رسید و خنیاگران برای بالا بردن کارکرد این دلاوران آنها را به دوره کیانی نسبت دادند تا وجهه کارها بالاتر برود.^۱ دیوید بیوار نیز در قسمت اول از جلد سوم *تاریخ ایران کمبریج* شباهتی میان رستم و سورنای پارتی که با کراسوس رومی جنگید، قائل شده^۲ و سپس در سال ۲۰۰۷ م. نظریه خود را به صورت کامل‌تر ارائه نمود.^۳ وستا سرخوش در سال ۲۰۰۰ م. به پیروی از هرتسفلد، نقش برجسته سرپل‌ذهاب را مربوط به گودرز پسر شاه بزرگ گویو می‌داند که آن را با پهلوان گودرز *شاهنامه* یکی پنداشته است.^۴ زهره زرشناس در سال ۱۳۸۴ چنین نوشته است که زندگی‌نامه شهریارزادگانی مانند گودرز، میلاد، و فرهاد که در بنیاد خود پارتی بودند، توسط گوسان‌ها به درون روایات پهلوی راه و سرانجام در *شاهنامه* بازتاب یافته است اما از آنجا که ساسانیان تمایلی به تاریخ پارتی نداشتند، این زندگی‌نامه‌ها را به عصر کیانی نسبت داده‌اند.^۵ علیرضا شاپور شهبازی در سال ۱۹۹۳ م. تحقیق جامعی در مورد خاندان رستم انجام داده و آن را یک خاندان پارتی دانسته است. وی معتقد بود سکستان میهن رستم در حماسه *شاهنامه* با جایگاه تاریخی خاندان سورن یکی بوده است.^۶ آخرین کار در این زمینه از آن پروانه پورشریعتی و مربوط به سال ۲۰۱۰ م. است که به ریشه‌های پارتی تاریخ اساطیری *شاهنامه* و نقشی که نوادگان آنها در ثبت این دلاوری‌ها در *شاهنامه* ابومنصوری و *شاهنامه* فردوسی ایفا کرده‌اند، پرداخته است.^۷ اخیراً نیز مقالاتی نه چندان

۱. بویس، نوشته‌ها و ادب پارتی، مجموعه تاریخ کمبریج، ص ۷۴۲.

۲. بیوار، تاریخ سیاسی ایران در دوره اشکانیان، مجموعه تاریخ کمبریج، ص ۱۵۲.

۳. بیوار، گدوفر و پارت‌های هند، مجموعه مقالات پارت‌ها و روزگاران، ص ۵۵-۶۷.

۴. سرخوش، فرهنگ و جامعه اشکانی، مجموعه مقالات بین‌النهرین و ایران در دوران اشکانی و ساسانی، ص ۳۸.

۵. زرشناس، میراث ادبی و روایی در ایران، ص ۴۹-۵۳.

6. Shahbazi, The parthian origins of the house of Rustam. p. 156.

۷. پورشریعتی، پارتیان و گردآوری شاهنامه‌های مرجع، ص ۱۳۲-۱۳۸.

جامع به چاپ رسیده است که از آن میان می‌توان به «بررسی تطبیقی سورنای تاریخ با رستم حماسه»^۱ و «حماسه‌های رستم و خاندانش» که ریشه رستم را سکایی دانسته است^۲ اشاره نمود.

۲- بحث:

۲-۱- سکاها، سیستان (زرنگ) و تیول‌داری خاندان سورن:

تاریخ قرن ۲ ق.م. منطقه زرنگ بسیار گنگ است و هنوز به‌طور دقیق نمی‌دانیم چگونه و از چه زمانی سکاها به این ناحیه آمده‌اند و به چه صورت پس از ورودشان، زرنگ به سکستان تغییر نام داده است. پژوهشگران براساس اسناد و مدارک شرقی و غربی نظرات گوناگونی در این باره ارائه کرده‌اند که در اینجا به آنها اشاره می‌شود. بیوار می‌گوید در سال ۱۲۹ ق.م. فرهاد دوم با آنتیوخوس هفتم (سیدتس) وارد جنگ شد و از سکاها پی که در همان زمان از سمت شرق وارد ایران شده بودند، برای نبرد با سلوکی‌ها سرپازگیری نمود اما پیش از آنکه این سربازان اجیر شده سر برسند، جنگ در غرب ایران به پایان رسید. با این حال مزدوران سکایی که نقشی در جنگ نداشتند، درخواست مزد کردند ولی فرهاد زیر بار نرفت و سکاها هم به غارت ایران پرداختند. فرهاد دوم که به مقابله با آنان برخاسته بود، نهایتاً کشته شد و سکاها نیز به زرنگ مهاجرت کردند.^۳ آلت‌هایم در این باره می‌نویسد مهاجرت سکاها در فاصله سال‌های ۱۶۰ تا ۱۳۰ ق.م؛ و از پشت کوه‌های شمال ایران آغاز شده که بعدها به سکونت ایشان در زرنگ منتهی می‌شود. وی معتقد است که اشکانی‌ها خود به سکاها اجازه سکونت در این سرزمین را داده‌اند و زمان ورود

۱. ایمان پور، محمدتقی و نجم‌الدین گیلانی. «بررسی تطبیقی سورنای تاریخ با رستم حماسه». مجله مطالعات ایرانی. سال دوازدهم. شماره بیست و چهارم. ۱۳۹۲.

۲. صفاری، نسترن، مظاهر مصفا، و ژاله آموزگار. «حماسه‌های رستم و خاندانش»، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی. کهن‌نامه ادب پارسی. سال اول، شماره اول. ۱۳۸۹.

۳. بیوار، گندوفر و پارت‌های هند، مجموعه مقالات پارت‌ها و روزگارشان، ص ۵۷-۵۶؛ کلیفورد باسورث، تاریخ سیستان، ص

و سکونت سکاها در سال ۱۴۰ ق.م. بوده است.^۱ آلتهايم در ادامه می گوید حتی پارتیان برای سکاها شاه مافوقی به جای بزرگ قبیله آنها منصوب کردند.^۲ گرانتوسکی ورود سکاها به ایران را همراه با جنگ و خونریزی نمی داند. او معتقد است سکاها در زمان مهرداد اول کناره دریاچه هامون، در زمین های آراخوزیا و درانگیانا (این مناطق بعداً توسط مهرداد دوم به سیستان پیوستند) ساکن شدند و بعدها در این منطقه حکومتی محلی شکل گرفت که با اشکانیان در رابطه بودند تا جایی که داخل کردن سکاها در سیستم حکومتی پارتها، باعث تقویت نیروی نظامی کشور شد.^۳ اما بنا به باور فرای که از نظریات فوق کامل تر است، در سال های ۱۷۵-۱۵۰ ق.م. یوئه چی ها بر اثر فشار هسیانگ نوها از مرزهای غربی چین به فرغانه رفته و سکاها را به جنوب راندند. حرکت سکاها به سوی جنوب در زمان مهرداد اول به صورت پراکنده میان مرو تا هرات و سیستان صورت گرفت و نهایتاً در زمان فرهاد دوم هجوم آورده، در زرنگ ساکن شدند و شاید آغاز پادشاهی سکاها در این منطقه از همین زمان باشد.^۴ کاوه فرخ نیز معتقد است یوئه چی ها هنگام حکومت فرهاد دوم سکاها را به جنوب پارت رانده اند.^۵

درباره اینکه خاندان سورن چگونه و از چه زمانی تیول دار سیستان شدند، نظرات مختلفی وجود دارد. فرای ذکر می کند پس از روی کار آمدن مهرداد دوم احتمالاً سکاها که در زرنگ (سکستان) مستقر شده بودند، به اقتدار پادشاه پی برده و به تبعیت او درآمدند؛ سپس شاهزادگان اشکانی یعنی سورن ها، یکی از هفت خاندان اصلی پارت بر جمعیت محلی از جمله سکاها فرمانروایی کردند.^۶ برخی از پژوهشگران از جمله ورستاندیک معتقدند که تسخیر و به زیر سلطه درآوردن سکاها سیستان به دستور مهرداد دوم و توسط خاندان سورن انجام شده است. به همین دلیل

۱. آلتهايم، نوشته هایی در باب تاریخ و فرهنگ اشکانیان، ص ۶۹-۶۷.

۲. همان، ص ۷۳.

۳. گرانتوسکی، تاریخ ایران از زمان استان تا امروز، ص ۱۳۸.

۴. فرای، تاریخ باستانی ایران، ص ۳۱۴-۳۱۳.

۵. فرخ، سایه هایی در بیابان، ص ۲۰۷.

۶. فرای، میراث آسیای مرکزی، ص ۱۴۲-۱۴۳.

سورن‌ها تیول‌دار سیستان شده و به تنهایی امنیت را در این منطقه برقرار ساختند. البته نمی‌توان با قطعیت گفت که خاندان سورن دقیقاً از چه زمانی به حکومت سیستان رسیده‌است،^۱ چنان‌چه ورستاندیک در جای دیگر می‌گوید مهرداد یکم مهم‌ترین اراضی کشور را میان خاندان‌های بزرگ تقسیم کرد و از خاندان سورن به عنوان یکی از نیرومندترین خاندان‌های پارت یاد می‌کند.^۲ آتھایم نیز چنان‌چه پیشتر اشاره شد از ورود سکاها به زرنگ در زمان مهرداد یکم و منصوب کردن شاه مافوقی برای آنها از جانب پارتیان می‌گوید.^۳ ولسکی اما از سکایی بودن خاندان سورن صحبت به میان می‌آورد که در زمان مهرداد دوم در عوض پذیرفتن حاکمیت اشکانیان بر سیستان برای مهرداد شروطی قائل می‌شوند^۴ و این یعنی خاندان سورن قبل از مهرداد دوم حاکم سیستان بوده‌اند.

۲-۲- خاندان سورن:

ردپای خاندان سورن که تا زمان حمله اعراب یعنی در دوران پارتی و ساسانی در سیستان حکمرانی کردند، در اسناد تاریخی این دوران به چشم می‌خورد. از جمله اسناد و مدارک یافت‌شده درباره این خاندان می‌توان به چند سند دوره اشکانی که از نسا^۵ به دست آمده و نقش برجسته مهرداد دوم در بیستون اشاره نمود^۶ نام خاندان سورن در برخی از سنگ‌نبشته‌ها و

۱. ورستاندیک، تاریخ امپراتوری اشکانیان، ص ۱۳۲-۱۳۱.

۲. همان، ص ۱۳۲.

۳. آتھایم، نوشته‌هایی در باب تاریخ و فرهنگ اشکانیان، ص ۷۳.

۴. ولسکی، شاهنشاهی اشکانی، ص ۱۰۳.

۵. لوکونین، نهادهای سیاسی، اجتماعی و اداری: مالیاتها و بازرگانی، ص ۱۰۰.

۶. دیاکونف، تاریخ ایران باستان، ص ۲۱۷؛ کالج، پارتیان، ص ۵۴؛ هرتسفلد، ایران در شرق باستان، ص ۲۹۳-۲۹۴.

نقش برجسته‌های دوره ساسانی نیز آمده‌است که عبارتند از کتیبه کعبه زرتشت و نقش رجب مربوط به شاپور یکم^۱ و کتیبه پایکولی مربوط به نرسی^۲. از جمله کارکردهای اساسی خاندان سورن می‌توان به مقام تاج‌بخشی آنان در دوره اشکانی اشاره نمود. مقامی که ولسکی آن را یکی از شروط سکاها در عوض پذیرفتن حاکمیت اشکانیان بر سیستان می‌داند. ولسکی سورن‌ها را به عنوان خاندانی سکایی معرفی می‌کند و در این باره می‌گوید مهرداد دوم در عوض قبولاندن حاکمیت اشکانیان بر سیستان وادار به پذیرفتن شرایط سکاها می‌شود که شاید یکی از این شرایط، حق ویژه اعضای خاندان سورن در تاج‌گذاری بر سر شاهان اشکانی بود.^۳ از آن پس نماینده‌ای از سورن‌ها این افتخار را داشت که تاج بر سر پادشاه بگذارد که در هیچ گزارش تاریخی (غیر از اشاره به خود این امر) به علت اعطای این امتیاز مهم به سورن‌ها در میان خاندان‌های بزرگ ایرانی اشاره‌ای نشده‌است. اگر خاندان سورن این امتیاز را به زور کسب نکرده باشد، پس باید نتیجه گرفت که از شایستگی ویژه‌ای برخوردار بوده‌است. تاسی‌توس و آپ‌پیان روایت کرده‌اند خاندان سورن حق موروثی تاج‌گذاری بر سر شاه را در دوره اشکانی عهده‌دار بوده‌اند.^۴ بیوار دلیل تاج‌بخشی سورن‌ها را این می‌داند که چون بزرگ خاندان سورن پس از پیروزی اشک (ارشک) تاج شاهی را بر سر او گذاشت، انجام این عمل از آن پس در میان جانشینان اشک معمول گردید که این بزرگ خاندان دارای مقام عالی‌رتبه نظامی نیز بوده‌است.^۵

۱. اکبرزاده، کتیبه‌های پهلوی اشکانی، ص ۴۴-۴۲؛ فرای، تاریخ باستانی ایران، ص ۵۹۶-۵۹۱؛ عربان، راهنمای کتیبه‌های ایرانی میانه، ص ۷۵-۷۰.
۲. فرای، تاریخ باستانی ایران، ص ۶۰۲-۵۹۷؛ قدیمی، بررسی کتیبه‌های فارسی میانه، ص ۲۳-۲؛ عربان، راهنمای کتیبه‌های ایرانی میانه، ص ۱۴۲-۱۳۳.
۳. ولسکی، شاهنشاهی اشکانی، ص ۱۰۳.
۴. پیرنیا، ایران باستان، جلد ۹: ص ۲۶۵۰ به نقل از تاسی‌توس، کتاب ۶، بند ۴۲ و آپ‌پیان، پارت: ۱۴۱.
۵. بیوار، گندوفر و پارت‌های هند، مجموعه مقالات پارت‌ها و روزگارشان، ص ۵۶-۵۵.

خاندان سورن به همراه دیگر خاندان‌های فتودالی به پشتیبانی از اردشیر پاپکان برخاسته، بدین ترتیب ساسانیان جایگزین اشکانیان گردیدند و خاندان‌های فتودالی پارتی در دوره ساسانی نیز هم‌چنان بر مسند قدرت باقی ماندند.^۱ در طول چند صد سالی که خاندان سورن دارای قدرت فتودالی بودند، تعداد بسیاری حکمران داشته که امروزه نام برخی از آنان به واسطه منابع تاریخی به دست ما رسیده است. از جمله سورنای معروف پارتی که کراسوس رومی را شکست داد و دیگری گندوفر، پادشاه هندوپارتی یا کسانی که در زمان حکومت شاهان ساسانی از آنها یاد شده است مانند سورنا سپهسالار شاپور دوم در نبرد با رومیان^۲ که سپس مرزبان ارمنستان شد^۳ و ماهبوذ هم‌عصر با قباد و انوشیروان که نقشی اساسی در به قدرت رسیدن انوشیروان داشته است.^۴ پس از حمله اعراب به ایران، یزدگرد سوم که از کرمان به سیستان پناه آورده بود با بی‌مهری والی آنجا روبرو گردیده، راهی خراسان شد و سرانجام به قتل رسید. سپاهیان عرب نیز در تعقیب یزدگرد سوم رو به سوی سیستان نهاده، با پهلوانان این ناحیه جنگیده و شکست خوردند اما در زمان خلافت عثمان سپاه سیستان نتوانست در مقابل اعراب مقاومت نماید و پس از کشتار زیادی که روی داد، حاکم سیستان با اعراب از در صلح درآمد.^۵

۲-۳- سورنا:

همان‌طور که پیش از این نیز اشاره شد، خاندان سورن یکی از هفت خاندان اصلی دوره اشکانی است که در دوره ساسانی نیز هم‌چنان دارای قدرت بود. خاندانی که از جمله کارکردهای آن مقام تاج‌بخشی در زمان اشکانیان بود و به جرأت می‌توان گفت سورنا، سردار معروف پارتی که

۱. بیوار، تاریخ سیاسی ایران در دوره اشکانیان، مجموعه تاریخ کمبریج، ص ۱۲۷؛ ورستاندیک، تاریخ امپراتوری اشکانیان، ص ۴۴۶؛ کریستن سن، ایران در زمان ساسانیان، ص ۷۳.
۲. مشکور، تاریخ سیاسی ساسانیان، ص ۳۴۵.
۳. همان، ص ۳۹۷.
۴. همان، ص ۷۰۷.
۵. مشکور، جغرافیای تاریخی ایران باستان، ص ۶۵۰.

در نبرد حران (کرهه) سپاه کراسوس رومی را در هم شکست، نام‌آورترین فرد این خاندان فتودالی بوده‌است. کسی که از آراستگی و زیبایی چهره و اندام، قدرت، تدبیر و جنگاوری‌اش سخن‌ها رفته‌است.^۱ چنان‌چه پلوتارک می‌گوید سورنا مردی از طبقه پست و عادی نبود بلکه پس از پادشاه از معتبرترین خاندان‌های پارت و در ثروت و کفایت و حسن شهرت شهره آفاق، در دلاوری و شجاعت و بالاخره در برازندگی اندام و زیبایی اول مرد زمان خود بود.^۲ شهرت و قدرت و محبوبیتی که نهایتاً و علی‌رغم همه خدماتش برای پادشاه وقت اشکانی یعنی اُرد، موجبات حذف او را فراهم ساختند و ارد به دلیل حسادت و شاید هم به خاطر ترس از دست دادن جایگاه، دستور قتل او را صادر نمود.^۳ در جای دیگر نیز اشاره شده که سورنا در توانگری، بزرگی خاندان و شهرت پس از پادشاه دومین فرد و در دلاوری و قدرت نخستین مرد ایران‌زمین بوده‌است. به گفته پلوتارک در مسافرت‌های جنگی هزار شتر بار و بنه سورنا را حمل می‌کرد، دویست ارابه حرم‌سرا و هزار ارابه مردان جنگی و ملازمان و قراولانش را حرکت می‌داد، به طوری که شماره اسبان اردوگاهش بالغ بر ده هزار رأس بود. تعداد سربازان سنگین اسلحه و سبک اسلحه سورنا دو هزار تن بود و به سبب فراوانی املاک می‌توانست ارتشی متشکل از ده هزار تن تشکیل دهد. در سال ۵۳ ق.م. زمانی که سردار پارتی بیش از سی سال نداشت، به یاری اُرد شتافت و به نبرد با مهرداد سوم، برادر و رقیب ارد پرداخت و سلوکیه را باز پس گرفت. مشهور است که سورنا خود از باروی شهر سلوکیه بالا رفته و با دست خود دژبانان را عقب رانده، دشمن را سرکوب نمود.^۴ پس از آن نیز ارد سورنا را به جنگ با کراسوس فرستاد و وی باز هم پیروز میدان شد اما با این وجود، سرانجام تلخ سردار پارتی یعنی قتل او به دستور ارد به همه دلاوری‌هایش پایان بخشید.

۱. پلوتارک، جلد ۳، ص ۷۵.

۲. همان، ص ۷۲.

۳. پلوتارک، جلد ۳، ص ۹۱-۹۲.

۴. همان، ص ۷۲.

۲-۴-رستم:

رستم نام‌آورترین پهلوان حماسه‌های ایرانی است که بخش قابل توجهی از داستان‌های شاهنامه را به خود اختصاص داده‌است. کسی که شاه را دوست داشته، بی‌می از دشمن ندارد و یک تنه بر سپاهشان می‌تازد. رستم در عین خونریزی، رئوف و در نهایت قدرت، متکی به نیروی الهی است؛ همیشه جنگ از سوی دشمنانش شروع می‌شود و او دفاع می‌کند، به همین دلیل نیز محبوب است.^۱ پهلوانی که مدافع کشور در برابر تجاوز بیگانگان و مدافع جایگاه شهریاری است (نه شخص شاه) و شاه به او تکیه دارد. رستم حتی در این زمینه جان خود را به خطر می‌اندازد. او و خاندانش همیشه به پادشاه وقت وفادارند و در آزمایش‌های گوناگون، وفاداری خود را ثابت می‌کنند و چون نجات‌دهنده پادشاهی ایران است، لقب تاج‌بخش می‌گیرد.

دومزیل می‌گوید که رستم تاج‌بخش و مراقب پادشاهی و بزرگ‌ترین قهرمان است ولی هرگز بر ایران حکومت نمی‌کند.^۲ این بزرگ‌ترین قهرمان که از خورشید نیرو می‌گرفت، از بامداد تا نیمروز همچون خورشید قوی بود و در بعد از ظهر از قدرتش کاسته می‌شد. اما پهلوان نامدار ایرانی دارای نکاتی منفی نیز هست که از آن جمله می‌توان به مکر و نیرنگ‌بازی او هنگام بروز مشکل اشاره نمود.^۳

چنین پهلوانی دارای القاب گوناگونی است که عبارتند از: اژدها، پرخاشجوی، پهلوان، پهلوی، پیش‌بین، پهلوی‌نیمروز، پیل‌سرفراز، تاج‌بخش، تهمتن، تیزچنگ، جنگجوی، جهان‌جوی، دیوبند، سپهبد، سپه‌دار گیتی، سوارکار، شیراوژن، شیردژآگاه نخجیرجوی، شیردل، شیرمرد، شیر نامبردار، کینه‌خواه، گو‌پیلتن، نامبردار نیکو، نامور، یل‌دانش‌افروز، یل‌صف‌پناه و^۴

۱. دارا، رستم، ص ۱۱.

۲. همان، ص ۱۳.

۳. همان، ص ۱۸.

۴. همان، ص ۲۰.

۲-۵- شباهت‌های میان سورنا و خاندانش با رستم:

این احتمال وجود دارد که نام سورنا در میان انبوه نام‌های پهلوانان حماسی که در بخش کیانی *شاهنامه* از اعمال و کردار آنان سخن می‌رود، حفظ شده باشد زیرا اگر در حماسه ملی گزارش تاریخ اشکانیان در مرحله زمانی واقعی خود قطع گردیده اما نمونه‌هایی حاکی از آن است که دست کم برخی از داستان‌های شورانگیز آن دوره به عصر اساطیری انتقال یافته و در آن مستهلک شده است. نبردهای سورنا بی‌گمان معروف‌ترین نبردهای سراسر دوره اشکانیان بوده و ممکن نیست تماماً و به آسانی به فراموشی سپرده شود؛^۱ به ویژه اینکه از یاد بردن قتل چنین سپهبدی به دست شاه ایران در جامعه مهرپرستی و دوره‌ای که پایبندی خاصی به فرهنگ پهلوانی وجود داشته است (یا لااقل در سیستان آن روزگار چنین بوده) به طور کامل ممکن نیست. این را نیز باید به خاطر داشت که او به دلیل شهرت و قدرت بیش از حد و مانند رستم، نه در میدان نبرد بلکه به دست خودی کشته شده است.

موقعیت و جایگاه سورنا در روایات تاریخی به گونه‌ای شگفت‌آور قرینۀ جایگاه رستم در حماسه است، کسی که همواره به مثابه نیرومندترین پهلوان درباری ایران از او یاد کرده‌اند و حال و هوای داستان‌هایی که وی در آن حضور داشته قویاً یادآور دوره اشکانی است اما با وجود برجستگی رستم در روایات حماسی، یافتن جایگاه تاریخی قاطعی برای او هرگز مقدور نبوده است.^۲ با وجود تمایزاتی که میان سورنا و رستم وجود داشته، می‌توان چنین گفت که سورنا از لحاظ تاریخی شباهت بیشتری با اسطوره رستم دارد البته یکی دانستن این دو تن زمانی امکان‌پذیر است که مورد بررسی انتقادی قرار گیرند و پیشرفتی در پژوهش‌های باستان‌شناسی درباره نبرد حران (کرهه) که تنها از طریق منابع و روایات رومیان شناخته شده است، ایجاد گردیده، پرده از شخصیت سورنای پلوتارک برداشته شود. به عقیده نگارندگان، کارکرد سورنا و برخی کارکردهای خاندان سورن شباهت بسیاری با رستم دارد. در واقع یکی از ویژگی‌های اسطوره

۱. بیوار، تاریخ سیاسی ایران در دوره اشکانیان، مجموعه تاریخ کمبریج، ص ۱۵۲.

۲. همان، ص ۱۵۲.

این است که تعریف زمان در آن به گونه‌ای دیگر است و به همین دلیل می‌توان چنین گفت که کارکردها و فعالیت‌های رستم علاوه بر سورنا با دیگر شخصیت‌های سورنی و خاندان سورن نیز هم‌خوانی دارد. از طرفی دیگر سورنا و رستم هر دو بزرگ سیستان، زمین‌دار و در عین حال بسیار دلیر و جنگجو و به دربار شاهان ایران نزدیک بودند.

کی‌قباد به منظور بزرگداشت دلاوری‌های رستم عهدی نوشت و نیمروز و زابلستان تا رود سند را به وی بخشید و او را تاج و کمر بند زرین داد.^۱ خاندان سورن نیز احتمالاً در زمان مهرداد دوم و به پاس زحماتی که کشیده بودند، تیول‌دار این ناحیه شدند و حکمرانی آنان تا زمان حملۀ اعراب ادامه یافت. در طول این چند سده نیز هیچ اشاره تاریخی به حضور خاندانی که رقیب سورن‌ها در سیستان باشد، نشده است. در شاهنامه هم از این ناحیه به عنوان سیستان یاد شده است و به همین سبب زمان قدرت‌نمایی رستم نمی‌توانسته قبل از حمله یا مهاجرت سکاها باشد. در واقع آنچه ذکر شد نشان‌دهنده این است که هر دو خاندان در یک برهه زمانی و در یک محل می‌زیسته‌اند؛ این خود از جمله دلایلی است که احتمال یکی بودن آنها را بیشتر می‌کند.

شباهت دیگری که می‌توان میان این دو متصور شد، شباهت مذهبی است که البته نمی‌توان با قطعیت در این باره سخن گفت و آنچه گفته می‌شود بیشتر بر پایه حدس و گمان و اطلاعات جسته و گریخته‌ای است که در ادامه به آنها اشاره می‌گردد. اینکه بخواهیم درباره وضعیت دین در دوره اشکانی یک نظر قطعی و روشن بدهیم، کاری است بس دشوار و به قول ویدن‌گرن وضعیت دین ایرانیان در دوره پارتی بسیار مبهم است؛^۲ چرا که به واسطه آزادی مذهبی در این دوره ادیان و خدایان محلی بسیاری پرستش می‌شدند^۳ و پرستیدن ایزد مهر از آن جمله است.^۴ آیینی که ارتباط تنگاتنگی با خورشید داشته،^۵ رسیدن به کمال مطلوب در آن هفت مرحله دارد و

۱. دارا، رستم، ص ۳۲-۳۱.

2. Widengren, Die Religionen Irans, p. 174.

۳. بروسیوس، ایران باستان، ص ۱۶۷.

۴. گیمن، دین ایران باستان، ص ۲۸۶.

۵. کومون، ادیان شرقی در امپراتوری روم، ص ۱۴۲؛ کلوپ، سیر و تحول اندیشه دینی، ص ۲۷۷.

بیشتر به عنوان آیین جنگجویان و جنگاوران مشهور است.^۱ به عقیده نگارندگان احتمالاً خاندان سورن و رستم هر دو مهرپرست بوده‌اند و از جمله دلایلی که می‌تواند این حدس را اندکی به حقیقت نزدیک‌تر سازد، مبارز و جنگاور بودن سورنا و رستم است؛ یکی در واقعیت و دیگری در اسطوره که هر دو در روز می‌جنگیده‌اند. چنان‌چه پیشتر هم اشاره شد رستم از خورشید نیرو می‌گرفت، از بامداد تا نیمروز همچون خورشید قوی بود و در بعد از ظهر از قدرتش کاسته می‌شد.^۲ شاید بتوان این موضوع را به آیین مهرپرستی مرتبط دانست، زیرا در این آیین هیچ‌گاه در شب مبارزه نمی‌کردند مانند نبرد حران (کرهه) که بر اساس منابع رومی می‌دانیم سپاه سورنا در شب نمی‌جنگیده و تنها در روز به نبرد می‌پرداخته‌اند.^۳ بر روی شماری از سکه‌های هندوپارتی نیز که متعلق به خاندان سورن است، برخی نام‌ها با ریشه مهری دیده می‌شود که شاید نشان از آیین مذهبی این خاندان باشد.^۴ مقایسه هفت مرحله در آیین مهرپرستی و هفت خوان در *شاهنامه* نیز می‌تواند نشانه‌ای دیگر از این شباهت مذهبی باشد که خود مبحثی است دور و دراز و در اینجا خلاصه‌وار به آن اشاره می‌شود. کزازی و رزمجو ریشه هفت خوان را در آیین مهری و هفت مرحله آن می‌جویند و هفت خوان را با مراحل هفت گانه مهرپرستی و عرفان می‌سنجند.^۵ بیدمشکی نیز معتقد است هفت خوان نوعی آزمون تشریف و انتقال برای احراز مقام جهان‌پهلوانی است که ریشه در آیین و مناسک مهرپرستی دارد.^۶ مهرپرستان با گذر از هفت مرحله، به کمال مطلوب و مقام پیری می‌رسند و رستم نیز با پشت سر گذاشتن هفت خوان به یک اَبَرپهلوان تبدیل می‌شود.^۷

۱. اسپایدل، دین مهری در جهان باستان، ص ۵۳۴-۵۳۹؛ زهر، طلوع و غروب زردشتی گری، ص ۱۴۴.

۲. دارا، رستم، ص ۱۸.

۳. پلوتارک، جلد ۳، ص ۸۲.

۴. گیمن، دین ایران باستان، ص ۳۰۳.

۵. کزازی، نامه باستان، جلد ۲: ص ۴۴۰؛ رزمجو، قلمرو ادبیات حماسی ایران، جلد ۱: ص ۳۱۰.

۶. بیدمشکی، مَهر مَهر بر هفت خان رستم، ص ۱۲۳-۱۱۶.

۷. همان، ص ۱۳۳-۱۱۷.

۲-۶- القاب رستم و مقایسه آنها با سورنا و خاندانش:

اژدها: اژدها از جمله القاب رستم است^۱ و نام جنگجوترین و پهلوان‌ترین یگان سپاه پارت که نشان آن پرچمی با تصویر اژدها بود.^۲ هر یک از خاندان‌های پارتی وظیفه خاص خود را داشت و در این میان خاندان سورن علاوه بر تاج‌بخشی دارای مقام عالی‌رتبه نظامی نیز بود.^۳ در گفته‌های پلوتارک از سورنای جوان در نبرد حران (کرهه) به عنوان شخصی پخته و کارآمد یاد شده است؛ پس چندان دور از عقل نیست اگر بگوییم فرماندهی یگان اژدها بر عهده خاندان سورن بوده و این مقام مسئولیت کوچکی نبوده است که به راحتی از یادها فراموش شود.

پهلَو: در میان القابی که تاکنون به رستم نسبت داده‌اند دست کم چند بار به لقب پهلَو اشاره شده است چون پهلَو نیمروز و پهلَو پیش‌بین.^۴ در بیشتر منابع تاریخی مانند نوشته‌های موسی خورنی از پهلَو بودن خاندان سورن یاد شده که این یعنی این خاندان دارای نژاد پارتی بوده است.^۵ خاندانی که درست چند سال پس از ورود سکاها به زرنگ و تغییر نامش به سگستان (سیستان) به همین سبب، از حدود قرن اول ق.م. تا هجوم اعراب این ناحیه را در تسخیر داشته‌اند و حکمران دیگری در سیستان وجود نداشته است. به واسطه تحقیقات شاپور شهبازی می‌دانیم که رستم متعلق به دوره پارتی بوده است^۶ و همان‌طور که پیش از این نیز گفته شد هر دو در یک زمان و در یک ناحیه حکومت می‌کرده و تیول‌دار بوده‌اند.

پهلوان: از جمله القاب رستم که باید بدان پرداخت، پهلوان است.^۷ مشکور می‌گوید این واژه منسوب به پهلَو یعنی پارت و الف و نون آخر آن نشانه نسبت است که به صورت پارتی معنا

۱. دارا، رستم، ص ۲۰.

۲. ذکا، تاریخ ارتش ایران، ص ۱۲۵.

۳. بیوار، گندوفر و پارت‌های هند، مجموعه مقالات پارت‌ها و روزگارشان، ص ۶۰-۵۹.

۴. دارا، رستم، ص ۲۰.

۵. موسی خورنی، تاریخ ارمنیان، ص ۱۲۲؛ مشکور، تاریخ سیاسی و اجتماعی اشکانیان، ص ۴۸۰؛ نولدکه، حماسه ملی ایران، ص ۶۸۰؛ آلتهایم، نوشته‌هایی در باب تاریخ و فرهنگ اشکانیان، ص ۷۵.

6. Shahbazi, The parthian origins of the house of Rustam. p. 157.

۷. اسلامی ندوشن، زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه، ص ۳۱۴.

می‌شود. چون قهرمانان داستان‌های ایرانی غالباً اشکانی یا پارتی بوده‌اند، از آن جهت آنان را پهلوان یعنی اهل پارت دانسته‌اند.^۱ پورشریعتی معتقد است واژه‌های پهلوی و پهلوانی در شاهنامه فردوسی و دیگر متون کهن به گمان ما برابر پارتی در فارسی نو هستند.^۲ خاندان سورن نیز تنها حکمران پارتی سیستان بوده‌اند و یک سکایی هیچ‌گاه نمی‌توانسته پهلوان باشد.

تاج‌بخش: رستم با عمری طولانی محافظ سلسله‌های فرمانروا است، در دلاوری و قدرت شخص اول کشور است اما همیشه خود را پس از شاه می‌داند،^۳ هرگز خود و خاندانش به تاج و تخت دست نمی‌یابد و در واقع وظیفه اصلی‌اش تاج‌بخشی است.^۴ در اساطیر گفته می‌شود که او کی‌قباد را از کوه البرز می‌آورد و بر تخت می‌نشانند.^۵ پیشتر از حق موروثی خاندان سورن در تاج‌گذاری بر سر پادشاه اشکانی و دلایلی که بیوار و ولسکی درباره اعطای این امتیاز به سورن‌ها آورده‌اند، سخن به میان آمد (مبحث خاندان سورن).^۶ به واسطه گفتار پلوتارک می‌دانیم که سورنای معروف دو بار نگهدارنده تاج و تخت بوده‌است. یکی زمانی که مهرداد سوم علیه برادرش یعنی ارد شوریده، سلوکیه را تسخیر نمود و سورنا ارد را از این مهلکه نجات داد و دوباره سلوکیه را به دست آورد.^۷ دیگری نیز نبرد شجاعانه او در حران (کرهه) است که کراسوس رومی را در هم شکست و تاج و تخت را برای ارد نگاه داشت.^۸ نتیجه‌ای که از این چند سطر می‌توان گرفت این است که سورنا و رستم، هر دو در تاج‌بخشی، وفاداری به شاه، شجاعت و شهرت به یکدیگر شباهت دارند.

۱. مشکور، تاریخ سیاسی و اجتماعی اشکانیان، ص ۴۷۸.
۲. پورشریعتی، پارتیان و گردآوری شاهنامه‌های مرجع، ص ۱۱۸.
۳. اسلامی ندوشن، زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه، ص ۳۱۳.
۴. زرشناس، میراث ادبی و روایی در ایران، ص ۱۶.
۵. همان، ص ۳۱۲.
۶. ولسکی، شاهنشاهی اشکانی، ص ۱۰۳؛ بیوار، گندوفر و پارت‌های هند، مجموعه مقالات پارت‌ها و روزگارشان، ص ۵۶-۵۵.
۷. ورستاندیک، تاریخ امپراتوری اشکانیان، ص ۱۷۴.
۸. همان، ص ۱۰۴-۹۴.

تہمتن: به عقیدہ نگارندگان، می‌توان تہمتن را که یکی از مهم‌ترین القاب رستم است^۱ با جوشن‌های سپاہ سورنا که برای رومیان نیز یک تکنولوژی ناشناخته و باارزش بود، مقایسه نمود. به‌واسطه نبرد حران (کرهه) دریافته‌ایم که جنگجویان سیستانی جوشنی از پوست شتر با حلقه‌ها و پولک‌های آهنی یا پولادی که بر روی آن دوخته شده و بلندی آن تا روی زانو می‌رسیده‌است، بر تن داشته‌اند.^۲ در واقع شاید این زره به نوعی نماد تہمتنی بوده و این لقب به‌واسطه جوشنی که سورن‌ها بر تن داشتند، به آنها داده شده‌است و با تہمتنی رستم شباهت دارد.

جنگجو: به رستم لقب جنگجو داده‌اند،^۳ لقبی که سورن‌ها نیز به آن شهره بودند. خاندان سورن در طول دورہ حکمرانی خود بارها در نبردها با عنوان فرمانده شرکت کردند که از آن جمله می‌توان به پیکارهای سورنای معروف با کراسوس و مهرداد سوم اشاره نمود. همان‌طور که پیش از این نیز گفته شد سورنا در نبرد با مهرداد سوم و باز پس‌گیری سلوکیه، خود از باروهای این شهر بالا رفته، دشمن را سرکوب نمود و سلوکیه را پس گرفت.^۴

دیوبند: در اساطیر ایرانی از رستم با لقب دیوبند^۵ و در فرهنگ مزدیسنا از دشمن خارجی با عنوان دیو یاد شده‌است.^۶ شاید منظور از واژه دیو همان سکاها یا دشمن خارجی باشد که سورن‌ها توانستند آنها را مدیریت کنند.

سپہبد: سپہبد یا سپہسالار ایران لقب دیگر رستم است.^۷ خاندان سورن نیز نه تنها سپہبد سیستان بلکه در بسیاری مواقع سپہبدی کل سپاہ ایران چه در دورہ اشکانی و چه در دورہ ساسانی را دارا

۱. دارا، رستم، ص ۲۰.

۲. پلوتارک، جلد ۳، ص ۷۵.

۳. دارا، رستم، ص ۲۰.

۴. پلوتارک، ج ۳، ص ۷۲.

۵. دارا، رستم، ص ۲۰.

۶. اوشیدری، فرهنگ مزدیسنا، ذیل: دئو، دیو.

۷. اسلامی ندوشن، زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه، ص ۳۱۵.

بوده‌اند. مانند نبرد حران (کرهه) که سورنا سپهسالار ایران بوده^۱ یا در نبرد شاپور دوم با روم که یکی از فرماندهان ارشد شاپور سورنا نام داشته‌است.^۲

سپه‌دار گیتی: لقب دیگری که به رستم نسبت داده شده، سپه‌دار گیتی است^۳ که می‌توان آن را به سورنا نیز نسبت داد، زیرا هنگامی که کراسوس با سپاه عظیم خود به خاک ایران تجاوز نمود، هیچ‌کس جلودارش نبود و او توانست به راحتی بخش‌هایی از میان‌رودان را تسخیر کند؛ تا اینکه سپهسالار جوان یعنی سورنا پا به میدان نبرد گذاشته، شکست سختی را بر رومیان تحمیل نمود و توانست به پیروزی بزرگی دست یابد که جایگاه ایران را برای مدتی در جهان عوض نماید.

سوارکار: سوارکار لقب دیگر رستم است^۴ و تصور او بدون رخس تقریباً ناممکن است. پارتیان نیز علاقه بسیاری به سوارکاری داشتند و تاکنون تعدادی تندیس از سواران پارتی در شرق (چین) یافت شده‌است که نشان از شهرت سوارکاری پارتیان دارد. بنا به نوشته تروگوس یوستین اسب علاقه اصلی زندگی پارتیان را تشکیل می‌داده‌است.^۵

یل دانش‌افروز: رستم را هوشیار و خردمند می‌دانند چراکه عقل را مشکل‌گشا تر از خونریزی می‌داند؛^۶ برای مثال در نبرد با سهراب و اسفندیار به نیرنگ متوسل می‌شود و نهایتاً حریفش را شکست می‌دهد.^۷ پلوتارک نوشته‌است دلیل اصلی پیروزی سورنا بر کراسوس سیاست عقلانی و نقشه‌های نظامی زیرکانه او بود که توانست سپاه عظیم رومیان را در هم شکند؛ مثلاً در آخرین

۱. بیوار، گندوفر و پارت‌های هند، مجموعه مقالات پارت‌ها و روزگارشان، ص ۶۰.

۲. مشکور، تاریخ سیاسی ساسانیان، ص ۳۴۵.

۳. دارا، رستم، ص ۲۰.

۴. همان‌جا.

۵. ویسهوفر، امپراتوری اشکانی، ص ۱۹۲.

۶. دارا، رستم، ص ۱۷.

۷. اسلامی ندوشن، زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه، ص ۳۰۵.

سپاه‌آرایی در برابر کراسوس هنگامی که متوجه شد جهت باد مخالف پارتیان است، با حالت ترحم به رومیان پیشنهاد مذاکره داد.^۱ از دیگر القاب رستم که می‌تواند با سورنا و خاندانش مطابقت داشته باشد، پیل سرفراز، شیر نامبردار، شیردل، شیرمرد، کینه‌خواه و... است.

نتیجه:

هجوم اسکندر و در پی آن از میان رفتن بسیاری از مکتوبات ایرانیان، باعث فاصله گرفتن مردم از تاریخ و فرهنگ مدون خود گردید؛ فقدانی که در دوره اشکانی تا حدودی به واسطه حضور گوسان‌ها جبران شد. در نتیجه از بین رفتن تاریخ مکتوب و جایگزینی آن با تاریخ شفاهی، گوسان‌ها علاوه بر خنیاگری و قصه‌پردازی به بازخوانی تاریخ شفاهی ایران نیز می‌پرداختند. تاریخی که با گذر زمان و دهان به دهان گشتن، به سمت اسطوره‌ای شدن می‌رفت و هرچه بیشتر از واقعیت امر فاصله می‌گرفت تا اینکه در نهایت مکتوب گردید اما با چاشنی اغراق و اموری خارق‌العاده که از عهده بشر عادی خارج است. از جمله مباحث در تاریخ ایران که می‌توان رد پای آن را در اساطیر بازجست، مبحث خاندان‌های فتودالی پارتی است که نقش مهمی را در تاریخ دوران اشکانی و ساسانی ایفا کرده‌اند. در این میان خاندانی که توجه نگارندگان را بیشتر به سوی خود جلب کرده، خاندان سورن است که از زمان تغییر نام زرنگ به سکستان (سیستان)، شاید به پاس خدماتی که در مهار کردن سکاها به دولت اشکانی نموده بودند، تیول‌دار این ناحیه شده و حکمرانی آنان تا زمان حمله اعراب ادامه یافت. خاندانی که دارای مقام تاج‌بخشی در دوره اشکانی و مقام عالی‌رتبه نظامی در دوران اشکانی و ساسانی بوده‌اند و سورنا، سردار نام‌آور پارتی نیز معروف‌ترین فرد این خاندان است. نگارندگان اما در این مقاله بر اساس ریشه‌های سنت شفاهی که ذکر آن رفت و با توجه به شباهت‌هایی که می‌توان میان خاندان سورن و شخص سورنا با رستم، بزرگ‌ترین پهلوان اساطیری ایران متصور شد، پیوندی بین تاریخ

۱. پلوتارک، جلد ۳، ص ۸۶.

حماسی با تاریخ فتودالی برقرار کرده‌اند. شباهت‌هایی در زمینه‌های تاریخی، محیطی، اجتماعی، مذهبی، القابی و احتمالاً دوره زمانی نسبتاً یکسان.

خاندان سورن و رستم به عنوان بزرگ و تیول‌دار سیستان، به احتمال قوی در یک برهه زمانی بر این ناحیه حکومت می‌کرده‌اند، زیرا از یک سو در منابع تاریخی مدرکی دال بر حضور خاندانی در سیستان که رقیب سورن‌ها باشد، وجود نداشته و از سوی دیگر در *شاهنامه* سرزمین رستم سیستان دانسته شده است نه زرنگ؛ این دلایل نشان می‌دهد که رستم نیز مانند خاندان سورن، پس از ورود سکاها در این منطقه سکونت داشته است. از جمله شباهت‌های دیگر میان این دو می‌توان به مقام تاج‌بخشی اشاره نمود. همان‌طور که پیش از این نیز گفته شد، سورن‌ها در دوره اشکانی دارای مقام تاج‌بخشی بودند و سورنای معروف دوبار نگهدارنده تاج و تخت اُرد بوده است. رستم نیز دارای لقب تاج‌بخش بوده و در اساطیر یاد شده است که او کی‌قباد را از کوه البرز می‌آورد و بر تخت می‌نشاند، کی‌قباد هم برای بزرگداشت دلاوری‌های رستم، زابلستان و نیمروز تا رود سند را به او می‌بخشد مانند سورن‌ها که احتمالاً به خاطر مهار نمودن سکاها، از جانب دولت اشکانی تیول‌دار سیستان می‌شوند اما درباره دلیل تاج‌بخشی خاندان سورن چیزی در منابع تاریخی آورده نشده است. افراد خاندان سورن چه در دوره اشکانی و چه در دوره ساسانی دارای مقام عالی‌رتبه نظامی بودند و به عنوان سپهسالار یا سپهبد (یکی از القاب رستم) در نبردهای این دوران از آنان نام برده شده که حاکی از جنگجویی و دلاوری آنان بوده است. نمونه بارز این افراد سورنا، معروف‌ترین سردار پارتی می‌باشد که مانند رستم در جنگاوری هم‌تا نداشته است. یکی از واژه‌هایی که بلافاصله پس از شنیدن نام رستم از ذهنمان عبور می‌کند، واژه پهلوان است؛ از جمله مشهورترین القاب او که ریشه در واژه پهلَو به معنی پارت دارد و خود واژه پهلوان نیز یعنی پارتی. حال و هوای داستان‌های حماسی *شاهنامه* و به‌ویژه رستم تا حدودی یادآور دوره اشکانی است و چون قهرمانان این داستان‌ها غالباً اشکانی یا پارتی بوده‌اند، آنان را پهلوان یعنی اهل پارت دانسته‌اند.

شباهت احتمالی دیگری که می‌توان میان خاندان سورن و رستم متصور شد، شباهت مذهبی است و این احتمال می‌رود که هم سورن‌ها و هم رستم مهرپرست بوده باشند. آیینی که ارتباط تنگاتنگی با خورشید داشته و از آن بیشتر به عنوان آیین جنگاوران یاد می‌شود. همان‌طور که در بحث اصلی بدان اشاره شد، رستم از خورشید نیرو می‌گرفته و در بعد از ظهر از قدرتش کاسته می‌شده است، سپاه سورنا نیز طبق گفته مورخان رومی هیچ‌گاه در شب نمی‌جنگیده‌اند که این می‌تواند دلیلی بر مهرپرست بودن هر دوی آنان باشد. سورنا و رستم نهایتاً به دست خودی کشته می‌شوند که این خود شباهت دیگری بین این دو به شمار می‌آید. بر اساس مقایسه و بررسی شباهت‌های میان رستم با سورنا و خاندانش که البته شمار آنها بیش از آن چیزی است که در بخش نتیجه آورده شده، نگارندگان به این نتیجه رسیده‌اند که شخصیت اسطوره‌ای رستم که در هاله‌ای از ابهام و اغراق قرار گرفته است، بخشی از آن مربوط به سورنا و بخشی دیگر مربوط به خاندان سورن است که با گذر زمان و دست به دست شدن تاریخ شفاهی، به تاریخ حماسی رسیده و دلاوری‌های آنان به دوره کیانیان نسبت داده شده است. در واقع به باور نگارندگان خاندان‌های فتودالی پارتی نظیر سورن به مثابه سرنخ و وجه مشترکی میان اسطوره و تاریخ ایران زمین محسوب می‌شوند که به واسطه آنها می‌توان آگاهی بیشتری از دوره اشکانی یا همان پارتی به دست آورد.

منابع و مأخذ:

- افشاری، حسن. *ایران کهن*. ایلام: نشر مؤسسه فرهنگی ویرا، ۱۳۹۵.
- آلتهایم، فرانس. *نوشته‌هایی در باب تاریخ و فرهنگ اشکانیان*. ترجمه هوشنگ صادقی. تهران: نشر میراث فرهنگی، ۱۳۸۶.
- ایمان‌پور، محمدتقی و نجم‌الدین گیلانی. «بررسی تطبیقی سورنای تاریخ با رستم حماسه». مجله *مطالعات ایرانی*. سال دوازدهم. شماره بیست و چهارم. ۱۳۹۲.
- اسپایدل، مایکل. *دین مهری در جهان باستان*. مجموعه مقالات. ترجمه مرتضی ثاقب‌فر. تهران: نشر توس، ۱۳۸۵.

- اسلامی ندوشن، محمد علی. *زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه*. تهران: نشر انجمن آثار ملی. ۱۳۴۸.
- اکبرزاده، داریوش. *کتیبه های پهلوی اشکانی*. تهران: نشر پازینه، ۱۳۸۲.
- بروسیوس، ماریا. *ایران باستان*. ترجمه عیسی عبدی. تهران: نشر ماهی، ۱۳۸۸.
- بویس، مری. «گوسان های پارتی و سنت های خنیاگری در ایران باستان». ترجمه مهی شرفی. نشریه *چیستا*. اسفند ۱۳۶۸ و فروردین ۱۳۶۹. شماره ۶۷ و ۶۶، ۱۳۶۹.
- بویس، مری. «نوشته ها و ادب پارتی». *تاریخ ایران کمبریج*. زیر نظر احسان یارشاطر. ترجمه حسن انوشه. ج ۳ ق ۲. تهران: نشر امیر کبیر، ۱۳۸۹.
- بهار، مهرداد. *از اسطوره تا تاریخ*. تهران: نشر چشمه، ۱۳۸۱.
- بیانی، شیرین. *شامگاه اشکانیان و بامداد ساسانیان*. تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۶.
- بیوار، ای.دی.اچ. «تاریخ سیاسی ایران در دوره اشکانیان». *تاریخ ایران کمبریج*. زیر نظر احسان یارشاطر. ترجمه حسن انوشه. ج ۳ ق ۱. تهران: نشر امیر کبیر، ۱۳۸۳.
- بیوار، ای.دی.اچ. «گندوفر و پارت های هند». *مجموعه مقالات پارت ها و روزگارشان*. گردآوری وستا سرخوش کرتیس و سارا استیوارت. ترجمه محمود فاضلی بیرجندی. تهران: نشر مرکز، ۱۳۹۰.
- بیدمشکی، مریم. «مهر مهر بر هفت خان رستم». *کتاب ماه هنر*. ش ۷۵ و ۷۶. صفحات ۱۱۶-۱۲۳. ۱۳۸۳.
- پلوتارک. *حیات مردان نامی*. ترجمه رضا مشایخی. تهران: نشر انجمن آثار ملی، ۱۳۴۶.
- پورشریعتی، پروانه. «پارتیان و گردآوری شاهنامه های مرجع». *ایران نامه*. سال بیست و ششم، شماره ۲ و ۱، ۱۳۹۰.
- خالقی مطلق، جلال. *حماسه*. تهران: نشر مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۸۶.
- خورنی، موسی. *تاریخ ارمنیان*. ترجمه ادیک باغداساریان. ایروان: نشر تهران، ۱۳۸۰.
- دارا، مریم. *رستم*. تهران: نشر دفتر پژوهشهای فرهنگی، ۱۳۹۱.
- دیاکونف، میخائیل میخائیلوویچ. *تاریخ ایران باستان*. ترجمه روحی ارباب. تهران: نشر علمی فرهنگی، ۱۳۸۳.
- ذکاء، یحیی. *تاریخ ارتش ایران*. تهران: نشر شورای نظامی ارتش، ۱۳۵۰.

- رزمجو، حسین. *قلمرو ادبیات حماسی ایران*. تهران. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، جلد ۱، ۱۳۸۱.
- رضایی، مریم. *دینکرد چهارم*. زیر نظر سعید عریان. تهران: نشر علمی، ۱۳۹۳.
- زرشناس، زهره. *میراث ادبی و روایی در ایران*. تهران: دفتر پژوهشهای فرهنگی، ۱۳۸۴.
- زهر، آر. سی. *طلوع و غروب زردشتی‌گری*. ترجمه تیمور قادری. تهران: نشر مهتاب، ۱۳۸۸.
- سرخوش کرتیس، وستا. «فرهنگ و جامعه اشکانی». *مجموعه مقالات بین‌النهرین و ایران در دوران اشکانی و ساسانی*. ویراسته جان کرتیس. ترجمه زهرا باستی. تهران: نشر سمت، ۱۳۸۹.
- سرخوش، کرتیس وستا؛ استوارت، سارا. *پارت‌ها و روزگارشان*. ترجمه محمود بیرجندی فاضلی. تهران: نشر مرکز، ۱۳۹۰.
- سرکاراتی، بهمن. «رستم یک شخصیت تاریخی یا اسطوره‌ای؟». *نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی*. سال دوازدهم. شماره دوم، ۱۳۵۵.
- صفا، ذبیح‌الله. *حماسه سرایی در ایران: از قدیم‌ترین عهد تاریخی تا قرن چهاردهم هجری*. تهران: نشر فردوس، ۱۳۷۴.
- صفا، نسترن؛ مصفا، مظاهر و آموزگار، ژاله. «حماسه‌های رستم و خاندانش»، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی. *کهن‌نامه ادب پارسی*. سال اول. شماره اول، ۱۳۸۹.
- عریان، سعید. *راهنمای کتیبه‌های ایرانی میانه*. معاونت پژوهشی. تهران: پژوهشگاه زبان و گویش، ۱۳۸۲.
- فرای، ریچارد نلسون. *تاریخ باستانی ایران*. ترجمه مسعود رجب‌نیا. نشر علمی فرهنگی، ۱۳۸۳.
- فرای، ریچارد نلسون. *میراث باستانی ایران*. مسعود رجب‌نیا. تهران: نشر علمی فرهنگی، ۱۳۸۵.
- فرای، ریچارد. *میراث آسیای مرکزی*. اوانس اوانسیان. تهران: نشر بنیاد موقوفات افشار، ۱۳۸۶.
- فرخ، کاوه. *سایه‌هایی در بیابان*. ترجمه پدram خزایی. کرمانشاه: نشر طاق بستان، ۱۳۹۰.
- فروه‌وشی، بهرام. *ایران‌نویج*. تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۶.
- قدیمی، میترا. «بررسی کتیبه‌های فارسی میانه». *نشریه فروهر*. سال چهل و هفتم - مهر و آبان، شماره ۴۵۹، ۱۳۹۲.
- کالج، مالکوم. *پارتیان*. ترجمه مسعود رجب‌نیا. تهران: نشر دنیای کتاب، ۱۳۷۴.

- کریستن سن، آرتور. *کیانیان*. ذبیح‌الله صفا. تهران: نشر علمی فرهنگی، ۱۳۸۱.
- کریستن سن، آرتور. *ایران در زمان ساسانیان*. رشید یاسمی ویرایش: حسن رضایی باغ بیدی. تهران: نشر صدای معاصر، ۱۳۸۵.
- کزازی، میر جلال الدین. *نامه باستان*. تهران: نشر سمت، ۱۳۸۱.
- کلیفورد، باسورث ادموند. *تاریخ سیستان*. ترجمه حسن انوشه. تهران: نشر امیرکبیر، ۱۳۷۷.
- کلوپ، کارستن. «سیر و تحول اندیشه دینی». *تاریخ ایران کمبریج*. ج ۳ ق ۲. زیر نظر احسان یارشاطر. ترجمه حسن انوشه. تهران: نشر امیرکبیر، ۱۳۸۹.
- کومون، فرانسیس. *ادیان شرقی در امپراتوری روم*. ترجمه ملیحه معلم. تهران: نشر سمت، ۱۳۷۷.
- کویاجی، جهانگیر کوورجی. *پژوهش‌هایی در شاهنامه*. ترجمه جلیل دوستخواه. زنده رود، ۱۳۷۱.
- کویاجی، جهانگیر کوورجی. *بنیادهای اسطوره و حماسه ایران: شانزده گفتار در اسطوره‌شناسی و حماسه‌پژوهی سنجی*. ترجمه جلیل دوستخواه. تهران: نشر آگه، ۱۳۸۰.
- گرانوسکی و دیگران. *تاریخ ایران از زمان استان تا امروز*. ترجمه کیخسرو کشاورزی. تهران: نشر مروارید، ۱۳۸۵.
- گیمن، دوشن. *دین ایران باستان*. ترجمه رؤیا منجم. تهران: نشر علم، ۱۳۸۵.
- لوکونین، ولادیمیر. «نهادهای سیاسی، اجتماعی و اداری: مالیاتها و بازرگانی». *تاریخ ایران کمبریج*. ج ۳ ق ۲. زیر نظر احسان یارشاطر. ترجمه حسن انوشه. تهران: نشر امیرکبیر، ۱۳۸۹.
- مشکور، محمدجواد. *تاریخ سیاسی و اجتماعی اشکانیان*. تهران: نشر دنیای کتاب، ۱۳۷۴.
- مشکور، محمدجواد. *جغرافیای تاریخی ایران باستان*. تهران: نشر دنیای کتاب، ۱۳۷۴.
- مشکور، محمدجواد. *تاریخ سیاسی ساسانیان*. تهران: نشر دنیای کتاب، ۱۳۶۷.
- نولدکه، تئودور. *حماسه ملی ایران*. ترجمه بزرگ علوم. تهران: مرکز نشر سپهر، ۲۵۳۷.
- ورستاندیک، آندره. *تاریخ امپراتوری اشکانیان*. ترجمه محمود بهفروزی. تهران: نشر جامی، ۱۳۸۶.
- ولسکی، یوزف. *شاهنشاهی اشکانی*. ترجمه مرتضی ثاقب فر. تهران: نشر ققنوس، ۱۳۸۳.
- ویسهوفر، یوزف. *ایران باستان*. ترجمه مرتضی ثاقب فر. تهران: نشر ققنوس، ۱۳۸۶.
- ویزهوفر، یوزف. *امپراتوری اشکانی*. گروه مترجمان. تهران: نشر فرزانه روز، ۱۳۹۲.

هرتسفلد، ارنست. *تاریخ باستانی ایران بر بنیاد باستان‌شناسی*. ترجمه علی اصغر حکمت. تهران: نشر انجمن آثار ملی، ۱۳۵۴.

هرتسفلد، ارنست. *ایران در شرق باستان*. ترجمه همایون صنعتی‌زاده. کرمان: نشر دانشگاه شهید باهنر کرمان، ۱۳۸۱.

Marquart, J. 1895, Beitrage zur Geschichte und sage von Eran, *ZDMG*

Shahbazi, A.S. 1993, The Parthian origins of the house of Rostam, *Bulletin of the Asia institute*, 7.1993

Widengren.G. 1965, *Die Religionen Irans*. Stuttgart: Kohlhammer Verlag.

